

فهرست

۹۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۹۸	درس هشتم: از پاریز تا پاریس. سه مَرکَب زندگی
۹۹	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۰۳	درس نهم: کویر. بوی جوی مولیان
۱۰۴	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۰۹	درس دهم: فصل شکوفایی. تیرانا!
۱۱۰	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۱۳	درس یازدهم: آن شب عزیز. شکوه چشمان تو
۱۱۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۱۵	درس دوازدهم: گذر سیل‌آسا از آتش. به جوانمردی کوش
۱۱۷	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۲۱	درس سیزدهم: خوان هشتم. ای میهن!
۱۲۲	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۲۴	درس چهاردهم: سی مرغ و سیم‌رغ کلان‌تر و اولی‌تر!
۱۳۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۳۷	درس شانزدهم: کباب‌غاز. ارمیا
۱۳۸	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۴۲	درس هفدهم: خنده‌تو. مسافر
۱۴۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۴۵	درس هجدهم: عشق جاودانی. آخرین درس
۱۴۶	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۴۸	نیایش: لطف تو
۱۴۹	پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فارسی یازدهم

۱۵۱	ستایش: لطف خدا
۱۵۲	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۵۴	درس یکم: نیکی. همت
۱۵۷	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۶۱	درس دوم: قاضی بَست. زاغ و کبک
۱۶۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۶۶	درس سوم: در امواج سند. چو سرو باش
۱۶۸	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۷۰	درس پنجم: آغازگری تنها. تا غزل بعد ...
۱۷۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۷۳	درس ششم: پرورده‌عشق. مردان واقعی
۱۷۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۷۹	درس هفتم: باران محبت. آفتاب خُسن
۱۸۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۸۹	درس هشتم: در کوی عاشقان. چنان باش ...

فصل اول مبارت درک و ادراک معنایی

۱۴	بخش اول: چه طور سررا دست نخواهیم؟
۱۴	الف. درست خواندن شعر
۱۴	مرتب کردن بیت
۱۵	ارتباط دستوری میان دو مصراع
۱۶	سر هم خوانی، جداخوانی و کسرۀ اضافه
۱۶	حذف
۱۷	جابه‌جایی ضمیر متصل و نقش آن
۱۷	جابه‌جایی در ترکیب
۱۸	«نه» به عنوان پیشوند نفی فعل
۱۹	رعایت وزن برای درست‌خوانی شعر
۱۹	ب. مفهوم شعر، نحوه استخراج و کاربرد آن
۱۹	تفاوت میان معنی و مفهوم
۲۱	مفاهیم موجود در شعر
۲۴	بخش دوم: بررسی الگوهای رایج قِربت معنایی لگور
۲۷	بخش سوم: واژه‌های مؤثر در قِربت معنایی از نظر کاربرد و مفهوم
۲۷	الف. درست بخوانیم
۳۵	ب. درست معنی کنیم

فصل دوم آموختن عناصر قِربت معنایی و پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فارسی دوازدهم

۵۰	ستایش: ملکا، ذکر تو گویم
۵۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۵۳	درس یکم: شکر نعمت. گمان
۵۶	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۶۱	درس دوم: مست و هشیار. در مکتب حقایق
۶۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۷۱	درس سوم: آزادی. دفتر زمانه. خاکریز
۷۲	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۷۵	درس پنجم: دماوندیه. جاسوسی که الاغ بود!
۷۶	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۷۹	درس ششم: نی‌نامه. آفتاب جمال حق
۸۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۸۹	درس هفتم: در حقیقت عشق. سودای عشق. صبح ستاره‌باران

۲۸۰	درس دهم: دریادلان صف‌شکن. یک گام، فراتر
۲۸۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۸۴	درس یازدهم: خاک آزادگان. شیرزنان ایران
۲۸۴	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۸۷	درس دوازدهم: رستم و اشکیوس. عامل و رعیت
۲۸۸	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۹۱	درس سیزدهم: گردآفرید. دلیران و مردان ایران‌زمین
۲۹۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۹۶	درس چهاردهم: طوطی و بقال. ای رفیق!
۲۹۸	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۳۰۱	درس شانزدهم: خسرو. طزاران
۳۰۴	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۳۰۹	درس هفدهم: سپیده‌دم. مزار شاعر
۳۰۹	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۳۱۰	درس هجدهم: عظمت نگاه. سه پرسش
۳۱۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۳۱۸	نیایش: الهی
۳۱۹	پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فصل ۲۸ آزمون‌های جامع

۳۲۱	آزمون‌های جامع (آزمون اول تا چهارم)
-----	-------------------------------------

فصل ۲۹ پاسخ‌نامه تشریحی

۳۸۴	پاسخ‌نامه تست‌های درس‌به‌درس
۵۳۸	پاسخ‌نامه آزمون‌های جامع

فصل ۳۰ ضمائم تکوینی

۵۸۸	آیات، احادیث و عبارات‌های عربی کتاب درسی
	سنت‌های ادبی و نمادهای رایج در قرابت معنایی
۵۹۲	کنکور
۵۹۲	نماد
۵۹۲	سنت‌های ادبی
	فهرست نمادها، سنت‌های ادبی و باورهای رایج و
۵۹۳	پرکاربرد در شعر فارسی

۱۹۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۹۵	درس نهم: ذوق لطیف. میثاق دوستی
۱۹۶	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۰۰	درس دهم: بانگ جزس. به یاد ۲۲ بهمن
۲۰۰	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۰۲	درس یازدهم: یاران عاشق. صبح بی تو
۲۰۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۰۶	درس دوازدهم: کاوه دادخواه. کاردانی
۲۰۷	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۱۱	درس چهاردهم: حمله حیدری. وطن
۲۱۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۱۵	درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار. مهمان ناخوانده
۲۱۷	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۲۰	درس شانزدهم: قصه عینکم. دیدار
۲۲۲	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۲۴	درس هفدهم: خاموشی دریا. تجسم عشق
۲۲۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۲۷	درس هجدهم: خوان عدل. آذرباد
۲۳۰	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۳۲	نیایش: الهی
۲۳۲	پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فارسی دهم

۲۳۴	ستایش: به نام کردگار
۲۳۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۳۷	درس یکم: چشمه. پیرایه خرد
۲۳۹	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۴۳	درس دوم: از آموختن، ننگ مدار. دیوار
۲۴۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۴۸	درس سوم: پاسداری از حقیقت. دیوار عدل
۲۴۹	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۵۱	درس پنجم: بیداد ظالمان. همای رحمت
۲۵۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۵۸	درس ششم: مهر و وفا. حقّه راز
۲۶۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۶۵	درس هفتم: جمال و کمال. بوی گل و ریحان‌ها
۲۶۷	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۷۴	درس هشتم: سفر به بصره. شی در کاروان
۲۷۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۷۷	درس نهم: کلاس نقاشی. پیرمرد چشم ما بود
۲۷۸	پرسش‌های چهارگزینه‌ای



بخش اول: چه طور شعر را درست بخوانیم و بفهمیم؟

الف. درست خواندن شعر

خیلی وقت‌ها شعرها را می‌خوانیم؛ اما بعد می‌فهمیم نتوانسته‌ایم درست بخوانیمشان یا معنی و مفهومشان را بفهمیم. اصولاً بهترین کار برای این که شعر را درست بخوانیم این است که شعر زیاد بخوانیم. بعضی آدم‌ها طبع لطیف و شاعرانه‌ای دارند؛ شعر زیاد می‌خوانند، آهنگ زیاد گوش می‌دهند و گوششان به بالا و پایین اشعار و کلمات حساس‌تر است و در خواندن شعر، کم‌تر اشتباه می‌کنند. بعضی‌ها هم اهل شعر و ادبیات نیستند و به همین خاطر باید بیشتر تمرین کنند تا شعرها را درست‌تر بخوانند!

با هم برویم و خیلی مختصر و مفید و سریع چندتا از تکنیک‌های کمکی برای درست شعر خواندن را ببینیم؛ ما آگاهانه در بیان تکنیک‌ها از آوردن مثال‌های خیلی ساده پرهیز کرده‌ایم تا برای حرف‌های جدی و حساسی جا داشته باشیم!

مرتب کردن بیت

هر چیزی وزنی دارد؛ شعر هم «وزن» دارد؛ مثلاً بیت
 «زلف او برده قرار خاطر از من یادگاری من هم از آن زلف دارم یادگاری بی‌قراری» (شهریار)
 را اگر بخواهیم در ترازوی ادبیات فارسی وزنش بکنیم، می‌گوییم هم‌وزن
 دم دَدم دم، دم دَدم دم، دم دَدم دم، دم دَدم دم، دم دَدم دم، دم دَدم دم، دم دَدم دم
 یا
 تَن تَتَن تَن، تَن تَتَن تَن، تَن تَتَن تَن، تَن تَتَن تَن، تَن تَتَن تَن، تَن تَتَن تَن، تَن تَتَن تَن، تَن تَتَن تَن
 است.

شاید «دم دَدم دم» یا «تَن تَتَن تَن» برای‌تان کمی عجیب و غریب به نظر بیاید. حق هم دارید. راستش شاعران و ادیبان با هم قرار گذاشته‌اند که در علم «عروض» که به بررسی وزن شعر می‌پردازد از «ف»، «ع» و «ل» استفاده کنند. این‌طوری، وزن بیت بالا می‌شود:

فاعلاثن فاعلاثن فاعلاثن فاعلاثن فاعلاثن فاعلاثن فاعلاثن فاعلاثن فاعلاثن فاعلاثن
 این‌ها را گفتیم تا ربطش با مرتب کردن شعر را بگوییم. شاعر برای رعایت وزن شعر - که اصل جدایی‌ناپذیر شعر سنتی فارسی است - بیشتر وقت‌ها مجبور است کلمات را در داخل بیت، پس و پیش بکند؛ یعنی نظم جملات را به هم بریزد. این کار باعث می‌شود خواندن و فهمیدن شعر گاهی اوقات سخت شود. اولین کار ما در هر گونه بررسی ادبی شعر اعم از دستوری، مفهومی (و حتی آرایه‌ای)، مرتب کردن بیت است؛ یعنی مثلاً در هر کدام از جمله‌ها، «نهاد» را بیاوریم اول جمله، فعل را ببریم آخر جمله، مفعول و متمم و مسند (و معمولاً قید) را بین این دوتا بیاوریم. ضمیرهای پیوسته (م، ت، ش، ی، مان، ی، تان، ی، شان) را سر جای خودشان نشانیم و همین‌طور تا آخر. مثلاً بیاید بیتی را که در بالا خواندیم مرتب کنیم:

مصرع اول چه می‌خواهد بگوید؟ می‌گوید: زلف آن معشوق، به عنوان یادگاری (یعنی برای خودش) قرار خاطر من را برده است! مصرع دوم چه می‌گوید؟ می‌گوید: در جواب به حرکتی که معشوق کرده است، من هم از زلف پریشان او، بی‌قراری را به یادگار برده‌ام و نگه داشته‌ام! حالا این‌طوری انگار شعر را برگردانیم

به زبان ساده و کلمات را پس و پیش کردیم و معنا هم برایمان روشن شد. اگر فقط می‌خواستیم جملات را مرتب کنیم؛ این طوری می‌شد:

زلف او، قرار خاطر [را] از من یادگاری بُرده / من هم از آن زلف، بی‌قراری [را] یادگاری دارم.
حالا برویم سراغ یک بیت سخت‌تر!

هر که او ارزان خرد ارزان دهد گوهری طفلی به قرصی نان دهد (مولانا)
خوب؛ مصراع اول حرفش معلوم است: هر که او [چیزی را] ارزان خرد (بخرَد)، [آن را] ارزان دَهد (می‌دهد)؛ اما مصراع دوم، به این سادگی‌ها نیست. به نظر شما این مصراع چه می‌گوید؟ سعی کنید چندتا جابه‌جایی انجام بدهید، ببینید چه می‌شود! مصراع دوم می‌خواهد بگوید: طفلی، گوهری [را] به (= به ازای) قرصی نان می‌دهد! با جابه‌جا کردن «طفل» و «گوهر» می‌توانستید گره از این کار بکشایید. جابه‌جایی یک کلمه، اما یک جابه‌جایی خیلی مهم و اساسی!

«طفل» نهاد است و باید بیاید اول جمله. دقت کنید که در حالت درهم و برهم، پیدا کردن نقش‌ها هم برای مرتب‌کردنشان سخت است. راستش نمی‌شود از راه میان‌بر فهمید این‌جا «طفل» نهاد است. باید یک مقدار تمرین کنید و به اصطلاح با ابیات کلنجار بروید و بازی کنید؛ کم‌کم بیت را که می‌خوانید، خودش در ذهنتان مرتب می‌شود.

ارتباط دستوری میان دو مصراع

بعضی وقت‌ها یک سری از اجزای یک جمله در مصراع اول جا نمی‌شوند و شاعر مجبور می‌شود آن‌ها را به مصراع دوم ببرد؛ این، یکی از موارد مهمی است که در مرتب‌کردن بیت باید حواستان به آن باشد.

نمونه

خود نه زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا می‌کند که موی بر اعضا (سعدی)
مرتب‌شدهٔ بیت این می‌شود که: فقط زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا نمی‌کند، که (= بلکه) [هر] موی بر اعضا [حمد و ثنا می‌کند].

بیت بالا دو جمله دارد که اولاً مفعول و فعلِ جملهٔ اول (حمد و ثنا می‌کند) به مصراع دوم منتقل شده، ثانیاً مفعول و فعلِ جملهٔ دوم به قرینهٔ لفظی حذف شده است:
می‌بینید که ضمناً «نه» از مصراع اول، به مصراع دوم منتقل شده و فعل را منفی کرده است: نه ... حمد و ثنا می‌کند ← حمد و ثنا نمی‌کند.

نمونه‌ای دیگر

شماریت بامن ببايد گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت (فردوسی)
در این بیت، با یک جملهٔ مرکب روبه‌رو هستیم که این جملهٔ مرکب از دو جملهٔ ساده که با پیوند وابسته‌ساز «تا» به هم وصل شده‌اند، تشکیل شده است.

تو به (= به واسطهٔ) آن [اعمال ظالمانه‌ات] باید با من شمار بگیری (= به من حساب پس بدهی) تا
جملهٔ اول پیوند وابسته‌ساز

جهان اندر شگفت بماند.

جملهٔ دوم

گاهی هم برای پاسخ دادن به یک تست نیاز است تا مفهوم کلی یک حکایت یا داستان را بدانیم:

تست مفهوم کدام بیت، بیانگر نتیجه حکایت «کبوتر طوق دار» از کلیله و دمنه است؟ (زبان ۹۸)

- ۱) دوستی را چو نباشد بنیاد حزم را بایددم از دست نداد
- ۲) ز دشمن مدار ایمنی جز به دوست که بر دشمن چیرگی هم بدوست
- ۳) دوستان به که ز من یاد کنند دل بی دوست دلی غمگین است
- ۴) چنان به دام تو الفت گرفت مرغ دلم که یاد می‌نکند عهد آشیان ای دوست

پاسخ گزینه «۲» مفهوم کلی داستان «کبوتر طوق دار» همدلی و اتحاد است. این مفهوم در هیچ گزینه‌ای دیده

نمی‌شود! از دیگر مفاهیم مهم مطرح شده در این داستان، ارزش دوستی خالص و صادقانه و فواید آن است که این مفهوم در گزینه (۲) وجود دارد. در گزینه (۲) شاعر می‌گوید: با وجود دوستان، می‌توان از دشمنان در امان ماند و بر آنان چیره شد.

مفهوم سایر گزینه‌ها

گزینه (۱): اگر پایه دوستی ضعیف است، باید احتیاط و دوراندیشی را به کار بندم.

گزینه (۳): دل بی‌دوست غمگین است (ارزش دوست).

گزینه (۴): عاشق به دام عشق به قدری علاقه دارد که طالب رهایی نیست.

در بخش بعد با تیپ‌های اصلی سؤالات قرابت کنکور آشنا می‌شویم.



بخش دوم بررسی الگوهای رایج قرابت معنایی کنکوری

دو تیپ کلی در سؤالات «قرابت معنایی» به نسبت شکل‌های دیگر سؤالات این مبحث، رایج‌تر است. اولین شکل آن، این‌گونه است که بیت یا ابیات یا عبارت یا آیه یا حدیث یا ضرب‌المثلی را در صورت سؤال می‌دهند و گزینه مرتبط با آن را از شما می‌خواهند:

(تبریزی ۹۹)

بست مفهوم بیت زیر از کدام بیت، دریافت می‌شود؟

حسن او در هفته‌ای گیرد زوال
تا راست کرد قامت خود را نهال گل
آب گلستان ببرد شاهد گل‌روی من
می‌توانستم چو گل مشت زری پیدا کنم
چه کند بلبل شب‌خیز که سودا نکند

گل اگرچه هست بس صاحب‌جمال
۱) شد نخل ماتم از دم افسرده خزان
۲) برگ گل لعل بود شاهد بزم بهار
۳) می‌گرفتم تنگ اگر در غنچگی بر خویشتن
۴) گل چو بر ناله مرغان چمن خنده زند

پایخ گزینه «۱»

یک شکل پرکاربرد دیگر، این‌طوری است که از شما می‌خواهند از میان گزینه‌ها، بیتی را که با دیگر ابیات تناسب مفهومی ندارد، پیدا کنید:

(ریاضی ۹۹)

بست مفهوم کدام بیت با بقیه متفاوت است؟

به مشک اندر زده دل‌ها به خون اندر زده سرها
هر خار خشک یوسف گل‌پیرهن شود
تا کند در وقت فرصت حلقه در گوش بهار
ز جوش لاله و گل دامن بیابان‌ها

۱) شکفته لاله نعمان به‌سان خوب‌رخساران
۲) وقت است از شکوفه چمن سیم‌تن شود
۳) سنبل او می‌خرامد دست بر دوش بهار
۴) شده است چون رخ لیلی و سینه مجنون

پایخ گزینه «۳»

از دو تیپ رایج بالا که بگذریم، تیپ‌های دیگر سؤالات «قرابت معنایی» به ترتیب اهمیت به صورت زیر است: بعضی اوقات بیت یا عبارتی را در صورت سؤال می‌آورند و از شما می‌خواهند بیت نامتناسب با آن را انتخاب کنید:

(انسانی ۹۹)

بست همه ابیات با بیت زیر، تناسب مفهومی دارند؛ به جز

که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت
بی‌خلاف از وی برآرد داغ بی‌صبری دمار
درد میخانه قسمت می سرجوش من است
ولی چه سود که سرشته در رضای تو بست
تدبیر این قضیه برون زین سه چار نیست

من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب
۱) هر که روزی بی‌رضایش چهره زیباش دید
۲) در خرابات رضا نشو و نما یافته‌ام
۳) مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد
۴) صبر و تحمل است و رضا چاره با قضا

پایخ گزینه «۱»

برای جواب‌دادن به تیپ بالا از سؤالات «قرابت معنایی» در اغلب موارد می‌شود کلاً از بیت یا عبارت صورت سؤال، صرف نظر کرد و گزینه‌ای را که با سایر گزینه‌ها متناسب نیست پیدا کرد و آن را به عنوان جواب انتخاب کرد!

یک شکل دیگر سؤالات، به تیپ «الفبایی» مشهور است. این‌گونه که چندتا مفهوم در صورت سؤال داده می‌شود و از شما خواسته می‌شود ابیات «الف»، «ب»، «ج» ... را به ترتیب این مفاهیم مرتب کنید.



توجه کنید گاهی هم به جای بیت متناسب، بیت متقابل (=متضاد) را از شما می‌خواهند؛ حواستان باشد!

(انسانی ۹۹)

بیت کدام بیت، با بیت زیر، «تقابل» مفهومی دارد؟

«رزق هرچند بی‌گمان برسد قانع از رزق پریشان با دل صدپاره شو گرچه از آتش‌زبانی شمع این نه محفلم دخل و خرج خویش را چون مه برابر هر که کرد دست بیعت با توگل داده‌ام روز ازل از برای رزق کوشیدن نمی‌آید ز من	شرط عقل است جستن از درها» روزی آماده می‌خواهی برو غمخواره شو نیست رزقی جز سرانگشت پشیمانی مرا کم نگردد روزی‌اش هرگز ز خوان آفتاب از برای رزق کوشیدن نمی‌آید ز من
--	---

پایخ گزینه «۴»

در این نوع سؤالات باید بین گزینه‌ها، گزینه‌ای را که مفهوم متضاد با بیت صورت سؤال دارد، پیدا کنید؛ اما بیشتر دانش‌آموزان، حواسشان نیست و بیت متناسب را پیدا می‌کنند!

درس یکم: شکر نعمت بمان

شکر نعمت، نعمت افزون کند

شکر و سپاس از خداوند مایهٔ افزونی نعمت می‌شود.

﴿مَنْتَ خدای را عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.﴾

شکر نعمت، نعمت افزون کند
حق نعمت شناختن در کار
دوام دولت اندر حق‌شناسی است
نعمت شود زیاده به قدر زبان شکر
خردمند طبعانِ منت‌شناس
کفر، نعمت از کفت بیرون کند
نعمت افزون دهد به نعمت‌خوار
زوال نعمت اندر ناسپاسی است
نخلی است این‌که ریشهٔ آن در دهان توست
بدوزند نعمت به میخ سپاس

شکر تو را کس نتواند که به جای آورد

انسان نمی‌تواند آن‌گونه که بایسته و شایسته است از عهدهٔ شکر و سپاس‌گزاری از نعمت‌های بی‌شمار خداوند، برآید.

﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ (ای خاندان داوود، شکرگزار باشید و اندکی

از بندگان من اندکی سپاس‌گذارند.)

از دست و زبان که برآید
بنده همان به که ز تقصیر خویش
ورنه سزاوار خداوندی‌اش
عاکفان کعبهٔ جلالتش به تقصیر عبادت معترف که: ﴿مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ﴾ (تو را چنان‌که

شایستهٔ عبادت تو است، پرستش نکردیم.)

فضل خدای را که تواند شمار کرد؟
نعمت بار خدایا ز عدد بیرون است
گر به هر مویی زبانی باشدت
با کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟
شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار
شکر یک نعمت نگویی از هزار

بخشش و نعمت خدا، فراگیر است

خداوند، روزی همه را فراهم می‌کند و نعمت و لطف و عطای او شامل حال همهٔ موجودات می‌شود.

﴿بَارَانَ رَحْمَتِ بِي حَسَابِشْ هَمَه رَا رَسِيْدَه وَ خَوَانِ نَعْمَتِ بِي دَرِيْغَشْ، هَمَه جَا كَشِيْدَه ...﴾

﴿جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ﴾ (شکوهش بزرگ است و روزی‌اش فراگیر)

ادیسم زمین سفرهٔ عام اوست
کرمش نامتناهی نعمش بی‌پایان
دریای لطف اوست و گرنه سحاب کیست
کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست
بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست (آریم؛ سفره)
هیچ خواهند از این در نرود بی مقصود
تا بر زمین مشرق و مغرب کند سخا
پشت ماهی پُرِدرم، مِشت صدف پُرگوهر است

کنه بپند و پرده پوشد به جلم (جلم: بردباری)

خداوند، با وجود آگاهی از گناهان ما، آن‌ها را فاش نمی‌کند و ما را رسوا نمی‌سازد.

همه عیبی تو ببوشی



﴿پرده ناموسی بندگان به گناه فاحش ندرد...﴾

حق جلّ و علا، می بیند و می پوشد و همسایه نمی بیند و می خروشد!

این همه پرده که بر کرده ما می پوشی تو بینا و ما خائف از یکدگر هم عیب را به عالم اشرار پرده پوشی
گر به تقصیر بگیری نگذاری دبار (دیار، کس، کسی) که تو پرده پوشی و ما پرده در هم غیب را ز عالم اسرار ترجمان

ز عاصی او نگیرد رزق خود باز ﴿﴾

خداوند حتی روزی بندگان گنهکار و سرکش را قطع نمی کند.

﴿وظیفه روزی، به خطای منکر نبزد.﴾

خدای راست مسلم بزرگواری و لطف ولیکن خداوند بالا و پست ای کریمی که از خزانه غیب دوستان را کجا کنی محروم
که جرم بیند و نان برقرار می دارد به عصیان، در رزق، بر کس نیست گیر و ترسا وظیفه خور داری تو که با دشمن این نظر داری

شگفتا ازین قدرت و آفرینش!

قدرت بی نظیر خداوند و عنایت او در تمام پدیده های هستی و شکوفایی آفرینش آشکار است.

﴿عصاره تاکی به قدرت او، شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.﴾

اجزای خاک مرده به تاثیر آفتاب چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ از چوب خشک، میوه و در نی، شکر نهاد گوهر ز سنگ خاره کند، لؤلؤ از صدف مسمار کوهسار به نطع زمین بدوخت
بستان میوه و چمن و لاله زار کرد انگبین از مگس نحل و در از دریابار وز قطره دانه های دُرر شاهوار کرد فرزند آدم از گل و برگ گل از گیا، گیاه (میسار، میخ) تا فرش خاک، بر سر آب استوار کرد (میسار، میخ)

همه از بهر تو فرمان بردار ﴿﴾

همه مخلوقات هستی، در خدمت انسان هستند و برای روزی رسانی به انسان آفریده شده اند؛ پس آدمی نباید عمر به غفلت و ناسپاسی بگذراند.

﴿ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار خور و ماه و پروین برای تو آوند سپهر از برای تو فزاشوار «اگر باد و برف است و باران و میغ همه کسارداران فرمان برزند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری قنادیل سقف سرای تواند (قنادیل، جمع قندیل، پراغدان) همی گسترانند بساط بهار و گر رعد، چوگان زند برق، تیغ که تخم تو در خاک می پرورند﴾

چون تو با مایی نباشد هیچ غم ﴿﴾

با وجود حمایت و عنایت و همراهی محبوب (خدا، پیامبر، اولیای دین) دیگر، هیچ باک و پروایی از رنج و اندوه و سختی نیست.

﴿چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟﴾

مهر او بلانشینان را کشتی نوح است.

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
گنهش طاعت است و دشمن، دوست
چون تو را نوح است کشتیان، ز طوفان غم مخور
اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم
به بال کاغذین از آتش آسان (دوره دوران، ۱۳۷۸)

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک
هر که در سایه عنایت اوست
ای دل از سیل فنا بنیاد هستی برگند
هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
به دور حفظ او بتوان گذر کرد

گنه بنده کرده است و او شرمسار

کرم و لطف و رحمت خداوند دربارهٔ بندگان گناهکار به حدی است که اگر بندهٔ خاطی استغفار کند و بر توبه و استغفار خود مداومت ورزد، این خداوند کریم است که از التماس و استغفار بنده‌اش شرمسار می‌گردد و خواستهٔ بنده را اجابت می‌کند.

هر که که یکی از بندگان گناهکار پریشان‌روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جَلَّ و علا بر دارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند، حق - سبحانه و تعالی - فرماید: ﴿يَا مَلَكُوتِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ﴾ دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار
الهی، زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، کرم بود.

عجب داری از لطف پروردگار که باشد گنهکاری اثمیدوار؟
تضرع‌کنان را به دعوت مجیب (مُیِیب، اجابت‌کننده، پاسخگو)
آن‌جا که فضل و رحمت بی‌منتهای توست
به دریا سیل چون پیوسته شد، یکرنگ می‌گردد
چرا اندیشم از گرد گنه با رحمت یزدان

آن را که خبر شد، خبری باز نیامد

عاشق و عارف حقیقی، پس از وصول به حق و رؤیت جلوه و جمال او و درک و شناخت حق و حقیقت، دچار حیرت می‌شود و سکوت می‌کند. (محو و فانی شدن عاشق در ذات محبوب)

عاشقان، کشتگان معشوقانند برنیایید ز کشتگان آواز
گفت: «به خاطر داشتیم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیهٔ اصحاب را، چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!»

ای مرغِ سحر! عشق ز پروانه بیاموز
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند
هیچ نقّاش نمی‌بیند که نقشی برکشد
پادشاهی به درویشی گفت که مرا در آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلّی و قُرب باشد، یاد کن. گفت
که: چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید؛ از تو چون یاد کنم؟!

تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم
اگر سالکی محرم راز گشت
پرسی ز من که دارد ز آن بی‌نشان، نشانی
خموشی حجت ناطق بود جان‌های واصل را
در این ورطه کشتی فروشد هزار
با وجودش ز من آواز نیاید که منم
ببندند بر وی در بازگشت
هر کس از او نشانی دارد نشان ندارد
که از غوّاص در دریا نفس بیرون نمی‌آید
که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار



معنی بیت هزاران کشتی (سالک) در این گرداب و مهلکه (دریای عمیق معرفت) فرو رفت و غرق شد، به گونه‌ای که حتی تخته‌ای از آن کشتی‌های غرق‌شده به ساحل نرسید.

به پندار بیهوده از ره مرو

گمان و پندار نابه‌جا و قیاس و قضاوت‌های ساده‌لوحانه، آدمی را گمراه، ناکام و بی‌بهره می‌سازد.

گویند که بطی در آب، روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت، دیگر روز هرگاه که ماهی دیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نیبوستی و ثمرت این تجربت، آن بود که همه روز گرسنه بماند. کسی کاو در غلط مانده است از آن است که در بحر شک و تیه گمان است (تیه، بیابان) گمانت چون حجابی پیش آمد از آن اندر دلت صد نیش آمد از نقش تو دارد خلل، آینه تحقیق هر جا اثر وهم و گمان رفت، یقین ماند

پرش‌های چهارگزینده‌ای

شکر نعمت

۱۳- مفهوم عبارت «مَتّ خدای را، عَزَّوَجَلَّ، که طاعتش موجب قربت است» به مفهوم کدام بیت نزدیک‌تر است؟

- (۱) بی طاعت دین، بهشت رحمان مطلب
- (۲) می‌کنند آنان که حق را بهر دنیا بندگی
- (۳) چند روزی بندگی کن بنده‌وار
- (۴) تو از طاعت بری گوی از زمانه

۱۴- عبارت «خوان نعمت بی‌درغش همه‌جا کشیده» با کدام بیت قرابت مفهومی دارد؟ (کانون فرهنگی آموزش ۹۸)

- (۱) همه‌جا خوان نعمت عشق است
- (۲) چه حاجت گستراندن خوان خود را؟
- (۳) جود تو دهد ز رحمت و لطف خبر
- (۴) مرا در بارگاه عدل خوان‌هاست

۱۵- مفهوم دو بیت زیر با مفهوم کدام بیت یکسان است؟

- «بنده همان به که ز تقصیر خویش
ورنه، سزاوار خداوندی‌اش
- (۱) بخشش عام است و می‌بخشی سزای هر کسی
 - (۲) عالمی بر عیب و تقصیرم تو یارب دست گیر
 - (۳) از این نوع طاعت نیاید به کار
 - (۴) همه بندگانیم و ایزد یکی‌ست

۱۶- مفهوم کدام گزینه با مصراع «شکر نعمت، نعمت افزون کند» قرابت مفهومی ندارد؟ (کانون فرهنگی آموزش ۹۸)

- (۱) نیافرید خدایت به خلق حاجتمند
 - (۲) خردمند طبعان مت‌شناس
 - (۳) به جز شکر، نعمت نگیرد که شکر
 - (۴) نعمت آن راست زیادت که همه شکر کند
- به شکر نعمت حق در به روی خلق مبند
بدوزند نعمت به میخ سپاس
عقاب است و نعمت چو کبک دری
تو نه‌ای از درِ نعمت که همه کفرانی



۵۲۰- کدام ابیات، تقابیل مفهومی دارند؟

(کانون فرهنگی آموزش ۹۸)

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست
کای یار غار، صحبت اغیارم آرزوست
آن آشکاز صنعت پنهانم آرزوست
(۴) پ - ت (۳) الف - پ

الف) یک دست جام باده و یک دست جعد (= زلف تابدار) یار
ب) گوشم شنید قصه ایمان و مست شد
پ) یاران شدند بدتر از اغیار گو به دل
ت) پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست
(۱) الف - ب (۲) پ - ت

۵۲۱- مفهوم کدام بیت با مفهوم بیت «ای آفتاب حسن، برون آدمی ز ابر/ کان چهره مشعشع تابانم آرزوست» متناسب نیست؟

بی سر و پا همه چون ذره روزن گردند
جلوه ای سر کن و از خانه خورشید برای
در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست
بی نقابی چهره او را نقابی دیگر است

(۱) جلوه کن روی چو خورشید که تا اهل نظر
(۲) شوخ من، بند نقاب از رخ گلبرگ گشای
(۳) بازای که بی روی تو ای شمع دل افروز
(۴) می توان خورشید را در ابر دیدن بی حجاب

۵۲۲- مفهوم کدام گزینه با سایر گزینه ها تفاوت دارد؟

جواب تلخ می زید لب لعل شکرخا را
نگاه تند تو چون تلخی شراب لذیذ
می کند گوینده را دشنام، اول کام، تلخ
که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

(۱) اگر دشنام فرمایی و گر نفرین، دعا گویم
(۲) غم از عتاب ندارم که در مذاق من است
(۳) مستمع را کام ناگردیده از دشنام، تلخ
(۴) عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش

۵۲۳- کدام گزینه با بیت «زین همهرهان سست عناصر دلم گرفت/ شیر خدا و رستم دستانم آرزوست» تناسب دارد؟

به پنجه تاب دهد دست رستم دستان
میان چار مخالف به اختیار محسب
دریادلی بجوی، دلیری، سرآمدی
بکش دشواری منزل به یاد عهد آسانی

(۱) من ضعیف چه مرد غمت که بازوی عشق
(۲) ز چار طاق عناصر شکست می بارد
(۳) خامان رهنرفته چه دانند ذوق عشق؟
(۴) ملول از همهرهان بودن، طریق کاردانی نیست

۵۲۴- کدام گزینه با بیت «پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست/ آن آشکاز صنعت پنهانم آرزوست» قرابت مفهومی ندارد؟

(کانون فرهنگی آموزش ۹۸)

چون گوی در تردد و چوگان پدید نیست
آب از هجوم سنبل و ریحان پدید نیست
یا از غبار خط، رخ جانان پدید نیست؟
از کعبه غیر خار مغیلان پدید نیست

(۱) از مهر تا به ذره و از قطره تا محیط
(۲) در موج خیز گل چمن آرا نهان شده است
(۳) آورده است چشم جهان بین من غبار
(۴) تا پا کشند بی جگران از طریق عشق

(نسائی ۹۹)

آن آشکاز صنعت پنهانم آرزوست
روم و کنم نظاره به کسی که دیده او را
من نه در روی تو در صنع خدا می نگرم
فگندی دیده و دانسته آخر در بلا خود را
عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست

۵۲۵- بیت زیر با کدام بیت قرابت مفهومی دارد؟
«پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست»

(۱) شود اشتیاق غالب چو دل بهانه جو را
(۲) گر کسی را حسد آید که تو را می نگرم
(۳) نمی گفتم مکن در عشق ای دل مبتلا خود را
(۴) چون نور که از شمع جدا هست و جدا نیست

درس ششم: در کوی عاشقان چنان باش...

طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

مرید و سالک در مسیر کسب عشق و معرفت، در محضر پیر و مراد زانو می‌زند و شاگردی می‌کند تا به دستگیری و هدایت پیر و مرشد به درجات والای کمال برسد. در ادب عرفانی فارسی معمولاً از پیر، مراد، مرشد و انسان کاملی که لازم است همواره با سالک باشد و او را در راه دشوار سیر و سلوک به سوی حق، یاری و همراهی کند، با نام «خضر» یاد می‌کنند.

شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان‌هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیر و مرشدی است که سال‌ها در جست‌وجویش بود؛ از این‌رو به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست. مولانا با همه علم و استادی خویش، در این ایام، خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت.

طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید خدای را مددی ای رفیق ره تا من همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس

فَلَمَّا تَاسَتْ، بَتَرَسَ از خطر گمراهی ای خضر پی‌خجسته، مدد کن به همتم هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند به کوی میکده دیگر، عِلْمِ برافرازم که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

به اخلاق با هر که بینی بساز

مدارا و آشتی‌جویی، نرم‌خویی و خوش‌خلق کردن در برابر بدی و رفتار بد دیگران، توصیه دینی و اخلاقی است.

اَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا (به سوی فرعون بروید که همانا او سرکشی کرده است؛ پس با او به آرامی و نرمی سخن بگویید).

مولانا از نظر اخلاق و سیرت، ستوده اهل حقیقت و سرآمد هم‌روزگاران خود بوده و خود را به جهان عشق و یکرنگی و صلح‌طلبی و کمال و خیر مطلق کشانیده، در زندگانی، اهل صلح و سازش بود. همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را بردباری و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی‌داد و به نرمی و حسن خلق، آنان را به راه راست می‌آورد.

به اخلاق با هر که بینی بساز
چو پرخاش بینی تحمل ببار
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
چون درشتی می‌کند دشمن، تو نرمی پیشه کن
نیک‌خویی پیشه کن تا از بدی ایمن شوی

اگر زبردست است و گر سرفراز
که سهلی ببندد در کارزار
با دوستان مروت، با دشمنان مدارا
نرمی از دل کینه‌ها بیرون یکایک می‌کند
کینه از دشمن بریدم دوستداری شد مرا

ما ز بالانیم و بالا می‌رویم

عارفان و شاعران، روح انسان را که از عالم معنا به این عالم مادی آمده و در قالب انسان جای گرفته است، معمولاً به مرغ (پرنده) مانند می‌کنند که در قفس جسم یا دامگه جهان مادی گرفتار آمده و در جست‌وجو و تکاپوست تا به عالم معنا بازگردد.



هر نفس آواز عشق، می‌رسد از چپ و راست
ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ (همه از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.)

خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون‌تریم
خلق چو مرغابیان، زاده ز دریای جان
جان که از عالم علوی است یقین می‌دانم
زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریاست
کی کند این‌جا مقام، مرغ کز آن بحر خاست؟
رخت خود باز برآیم که همان‌جا فکنم
(عالم علوی، عالم بالا، عالم ملکوت)

بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن
چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانی است
توجه در نگاه معرفتی، گاهی نیز روح را به ماهی، عالم معنا را به دریا و این جهان مادی را به خشکی
مانند می‌کنند که ماهی روح، وقتی از دریای عالم معنا جدا می‌شود و به خشکی دنیای مادی می‌آید، به تلاش و تکاپو می‌افتد تا به عالم معنا بازگردد.

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم
ما ز دریاییم و دریا می‌رویم
می‌تیم چون ماهی‌ای دانی چرا
ز آن که از دریا به شست افتاده‌ام

از مرگ چرا ترسم کاو آب حیات آمد

عارف حقیقی و وارسته، چون به معاد و رستاخیز باور دارد، در لحظه مرگ هیچ‌گونه غم و اندوهی از ترک عالم خاکی در دل خویش راه نمی‌دهد، بلکه تنها به وصال و ملاقات حضرت دوست می‌اندیشد؛ روح آدمی با مرگ از تنگنای عالم ماده و جسم رها می‌شود و به جایگاه اصلی خویش بازمی‌گردد. در واقع رشد معنوی و کمال حقیقی انسان با مرگ و فزاینده جسمانی ممکن است.

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد
برای من مگر و مگو: دریغ! دریغ!
کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست؟
فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر
کدام دَلُو فرو رفت و پر برون نامد؟
تو را غروب نماید، ولی شروق بود
این مرگ نه، باغ و بوستان است
گر مرگ رسد، چرا هراسم
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد
چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟
غروب، شمس و قمر را چرا زبان باشد؟
ز چاه، یوسف جان را چرا فغان باشد؟ (دَلُو: سطل و ظرف آبکش)
لحد چو حبس نماید، خلاص جان باشد
(شروق: طلوع کردن و برآمدن آفتاب، هفا: آروشنی / نقد: قبر و گور)
کاو راه سَرای دوستان است
کان راه به توسست می‌شناسم

چنان باش کز تو حکایت کنند

به گونه‌ای زندگی و رفتار کن که مردم از زندگی و سلوک تو حکایت کنند.

خواجہ عبدالکریم گفت: روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت‌های شیخ ما، اورا چیزی می‌نوشتم. کسی بیامد که «شیخ تو را می‌خواند.» برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که چه کار می‌کردی؟ گفتم: «درویشی حکایتی چند خواست از آن شیخ، می‌نوشتم.» شیخ گفت: «یا عبدالکریم، حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند.»

چنان زی که ذکر به تحسین کنند
چنان بزی که نمیری اگر توانی زیست
چو مردی، نه بر گور نفرین کنند
چو هر که هست به عالم، برای مردن زاد

پرش های چهارگزینه ای

الف) درکوی عاشقان

۵۲۶- شاعر در همه ابیات زیر، به جز انسان را به «عروج» فرامی خواند.

(تجرباتی ۸)

- ۱) از مه او مه شکافت، دیدن او برنافت
- ۲) خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون تریم
- ۳) خلق چو مرغابیان، زاده ز دریای جان
- ۴) هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست

۵۲۷- عبارت «با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود؛ خدمت شمس

زانو زد و نوآموز گشت.» با کدام گزینه قرابت مفهومی بیشتری دارد؟

- ۱) «جامی» از شاگردی پیر مغان شد می پرست
- ۲) در مکتب عشق تو خرد با همه دانش
- ۳) دست از خودی بشوی که در دفتر وجود
- ۴) هرچند همه دفتر عشاق بخواندیم

۵۲۸- کدام گزینه از نظر مفهوم از سایر گزینه ها دور تر است؟

- ۱) همچو طفلان به مکتب عشقت
- ۲) عشق روی تو چون دبستانی است
- ۳) هدایتی چو ز کثاف هیچ کشف نگشت
- ۴) در مکتب عشق با همه دانایی

۵۲۹- بیت «بروید ای حریفان، بکشید یار ما را / به من آورید آخر، صنم گریز پا را» با کدام گزینه تناسب

مفهومی بیشتری دارد؟

- ۱) عید آمد و عید آمد، یاری که رمید آمد
- ۲) گرچه «حافظ» در رنجش زد و پیمان بشکست
- ۳) دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی
- ۴) آن که بی جرم برنجید و به تیغ زد و رفت

۵۳۰- مفهوم کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

- ۱) طایر قدسم و خال رخ یارم هوس است
- ۲) چون زادم از نتایج علوی به مهد خاک
- ۳) تو ز لاهوتی ای الهی دل
- ۴) دل دوش می پرید که من مرغ زیرک

۵۳۱- مفهوم «ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم / باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست» با کدام

بیت متناسب نیست؟

- ۱) طایر گلشن قدسم، چه دهم شرح فراق
- ۲) تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر
- ۳) که ای بلندنظر شاهباز سیدرهنشین
- ۴) بزمگاهی دلنشین چون قصر فردوس برین

که در این دامگه حادثه چون افتادم
ندانم که در این دامگه چه افتاده است
نشمن تو نه این کنج محنت آباد است
گلشنی پیرامنش چون روضه دارالسلام

(کانون فرهنگی آموزش ۹۷)

(تجرباتی ۹)

(تجرباتی ۹)



مفهوم در همهٔ گزینه‌ها به‌جز ۴ آمده است، در ۴ شاعر، سخاوتمندی و وفاداری ممدوح خود را توصیف می‌کند.

۶- گزینهٔ ۲: معنی آیهٔ شریفه: هر که

را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی. در ۱، ۳ و ۴ همانند آیهٔ شریفهٔ صورت سؤال مفهوم اصلی این است که عزت و ذلت در دست خداست؛ اما مفهوم ۲ این است که از گرفتاری دیگران نباید شاد شد.

در ۴ بین ماه و ماهی تضاد مضمونی است. ماه اوج آسمان است و ماهی زیر زمین. گذشتگان بر این باور بوده‌اند که زمین بر شاخ گاوی است و آن گاو بر پشت ماهی. پس ماهی (مجازاً قعر زمین) با ماه (مجازاً اوج و فراز آسمان) تضاد دارد.

۷- گزینهٔ ۳: در ۲ شاعر می‌گوید: خداوند برخی را عاشق چهره‌ای زیبا می‌کند و گروهی را شیدا و دل‌باختهٔ مویی می‌کند. اما مفهوم مشترک سایر ابیات همانند آیهٔ صورت سؤال این است که عزت و ذلت به دست خداوند است.

۸- گزینهٔ ۲: در بیت ۲ مفهوم اصلی وجود عشق خداوند در سینهٔ غم‌زدگان است، در حالی که در سایر ابیات به غیب‌دانی خداوند اشاره شده است.

۹- گزینهٔ ۲: مصراع صورت سؤال دو مفهوم دارد: (۱) غیب‌دانی خداوند (۲) عیب‌پوشی خداوند. ۱ و ۴ به عیب‌پوشی و ۳ به غیب‌دانی خداوند اشاره دارند. اما مفهوم ۲ سفارش به عیب‌پوشی است و شاعر به انسان‌ها توصیه می‌کند که چشم خود را از عیوب دیگران ببوشانند.

معنی ۱: در مقابل کرم و بزرگواری پادشاه عیب‌پوش، رندی حافظ (رفتارهای حافظ و گناهانش) گناه بزرگ و نابخشودنی‌ای نیست. معنی ۲: هیچ لباسی (مجازاً رفتاری) بهتر از

۱- گزینهٔ ۳: مفهوم ۲ این است که کسی که گمراه است نمی‌تواند دیگران را راهنمایی کند، اما در سایر گزینه‌ها به راهنما و هدایتگر بودن خداوند اشاره شده است.

۲- گزینهٔ ۳: مفهوم مشترک بیت سؤال و ۳ فقط در راه خدا حرکت کردن است: اگر قلم به دست گیرم [که چیزی بنویسم] فقط نام تو را می‌نویسم و وقتی قدم برمی‌دارم، فقط از کوی تو می‌گذرم.

مفاهیم سایر گزینه‌ها ۱ خرد، نخستین آفریدهٔ خداوند است و خرد، انسان را به سوی خدا راهنمایی می‌کند.

۲ سرگشتگی عاشقی که در طلب یار است (دربارهٔ به دنبال یار بودم و در این راه متحیر ماندم).

۴ پاک‌شدن در راه خدا، مایهٔ بصیرت و آگاهی است.

۳- گزینهٔ ۳: مفهوم مشترک بیت سؤال و ۳ ناتوانی عقل و فهم در درک خداوند است. در ۲ شاعر می‌گوید: عقل که تو او را راهنما قرار دادی و تو به او درک و فهم آموختی، توان آن را ندارد که بخواهد در تو نگاه کند و تو را بشناسد.

مفاهیم سایر گزینه‌ها ۱ خداوند به ما خرد و بصیرت داده است تا او را بشناسیم.

۲ هیچ کس از اسرار آفرینش خداوند آگاه نیست. (در این جا سخن از آفرینش است و در بیت سؤال صحبت از خداوند.)

۴ کسی که عقل و خرد دارد حکمت صنع خداوند را درمی‌یابد.

۴- گزینهٔ ۲: مفهوم ۲ عجز عقل از درک خواست و ارادهٔ خدا و خیرگی چشم در حکمت الهی است. اما مفهوم مشترک سایر ابیات ناتوانی عقل از درک خدا و عجز در وصف اوست.

۵- گزینهٔ ۴: مفهوم مصراع صورت سؤال این است که خداوند شبیه و نظیر ندارد؛ این

پوشاندن عیب و گناه خلق نیست. اگر از عیب دیگران چشم‌پوشی و حتی خودت عریان باشی، ایراد ندارد.

• «در گزارنده» در ۱۴ یعنی عفوکننده.

۱۰- «گزینۀ ۴» مفهومی که در ۱۴ و بیت صورت سؤال مشترک است فقط عیب‌پوشی خداوند است. مفهوم مصراع دوم صورت سؤال در هیچ‌کدام از ابیات نیامده است.

مفاهیم سایرگزینۀها ۱ نقص مقدمۀ کمال و افزونی است.

۲ توصیه به عیب‌پوشی از دیگران. (سخنی از عیب‌پوشی خدا در این بیت نیست.)

۳ پادشاه از همه‌چیز خبر دارد؛ تو پادشاهی هستی که هر چه خداوند در پرده غیب نهان کرده، پیش تو آشکار است.

۱۱- «گزینۀ ۴» مفهوم بیت سؤال اقرار به یگانگی خداوند به امید نجات‌یافتن از عذاب جهنم است. در ۱۴ نیز همین مفهوم وجود دارد: [خداوند] گاهی اطاعت و عبادت کرده‌ام. اگر این طاعت و عبادت من برگ‌کاهی ارزش ندارد مرا در آتش دوزخ مسوزان.

مفاهیم سایرگزینۀها ۱ کسی که در چهرۀ زشت مخاطب شاعر نظر کرده باشد، از عذاب جهنم در امان است!

۲ عاشقی که آتش هجران را تحمّل کرده است از عذاب جهنم هراسی ندارد. آتش هجران از آتش جهنم سوزاننده‌تر است. سختی درد فراق و جدایی کسی که با عشق پخته نشود، شایسته آتش جهنم است.

۱۲- «گزینۀ ۲» در بیت اول ۲ سخن از عزّت و شکوه خداوند و علم و یقین اوست، هم‌چنین سخن از بخشندگی خداوند است و این‌که خداوند مایۀ شادی و هدایت بندگان است، اما در بیت دوم هیچ‌کدام از این مفاهیم وجود

ندارد و سخن از ستّارالعیوب بودن خداوند است. مفهوم مشترک ابیات سایر گزینۀها:

۱ عزّت و ذلّت در دست خداست.

۲ ناتوانی انسان از شناخت و وصف خدا

۳ بیان کرم و لطف و فضل خداوند

۱۳- «گزینۀ ۳» مفهوم اصلی عبارت سؤال

این است که طاعت و بندگی سبب نزدیکی به خداست. در ۲ نیز بندگی سبب باریابی به درگاه حق دانسته شده است.

مفاهیم سایرگزینۀها ۱ بدون بندگی بهشت حاصل نمی‌شود.

۲ نکوهش بندگی خدا برای حاجات دنیوی (خدا) شایسته آن است که چون شایسته عبادت است، عبادت شود نه برای رسیدن به حاجات دنیایی.

۳ بندگی خدا مایۀ توفیق و سعادت است.

۱۴- «گزینۀ ۳» در عبارت صورت سؤال سعدی از این سخن گفته که نعمت خداوند، عام است و در همه‌جا گسترده، در ۲ نیز شاعر معتقد است بخشش و کرم خداوند بسیار زیاد است و خداوند به سبب لطف و انعام و احسانش، هرگز از رحمت و بخشش خود نمی‌گذرد و خلاف آن عمل نمی‌کند. مفهوم ۱ گستردگی سفرۀ عشق است. در ۲ شاعر می‌گوید روزی خود را از سفرۀ دیگران به دست می‌آورد و در ۱ عادل‌بودن گوینده محور کلام است.

۱۵- «گزینۀ ۳» مفهوم ابیات سؤال ناتوانی انسان از شکر و بندگی خدا و طلب بخشایش به سبب کوتاهی در عبادت است. در ۲ نیز مفهوم طلب بخشایش به سبب کوتاهی در عبادت دیده می‌شود.

مفاهیم سایرگزینۀها ۱ طلب بخشش از خداوند و عام دانستن بخشش خداوند

۲ یاری‌خواستن از خداوند غیب‌دان

۳ تنها خدا را شایسته پرستش دانستن



❧ ۵۱۹- گزینه «۲» در بیت سؤال و ❧، ❧، ❧

و ❧ شباهت رخ یار به باغ و گلستان مطرح است و در واقع عاشق، باغ و گلستان حقیقی را چهره معشوق می‌داند و از او درخواست جلوه‌گری دارد. مفهوم ❧ پنهان‌نمادن حسن یار است و شاعر معتقد است در پس پرده هم حسن یار، آشکار است. ❧ ۵۲۰- گزینه «۳» در بیت (الف) شاعر آرزوی همراه شدن با یار دارد ولی در بیت (پ) محور کلام دلگیری از یاران است و شاعر آرزوی صحبت اغیار و بیگانگان را دارد.

❧ ۵۲۱- گزینه «۴» در بیت سؤال، عاشق از معشوق می‌خواهد رخ مانند خورشید خود را نمایان کند، در ❧، ❧، ❧ و ❧ نیز درخواست جلوه‌گری از یار مطرح شده است. در ❧ سخن از جلوه بدون حجاب و نقاب است و شاعر معتقد است خود بی‌نقاب بودن یک حجاب است و مانع دیدن چهره خورشید می‌گردد.

❧ ۵۲۲- گزینه «۳» مفهوم مشترک ❧، ❧، ❧ و ❧ خوش‌داشتن تندی و عتاب (سرزنش) معشوق است؛ اما در ❧ سخن از این است که دشنام قبل از آن‌که شنونده را ناراحت کند، کام‌گوینده را تلخ می‌کند.

❧ ۵۲۳- گزینه «۳» مولانا در بیت صورت سؤال در جست‌وجوی مرد حق و طریقت است؛ در ❧ نیز حافظ می‌گوید: افراد بی‌تجربه، از ذوق عشق خبری ندارند، باید در پی انسانی دریادل، دلیر و سرآمد (مرد حق) باشی.

❧ مفاهیم‌سایرگزینه‌ها ❧ قدرت و چیرگی عشق / زبونی عاشق در برابر عشق معشوق

❧ ۲ دنیا پر از رنج و سختی است؛ از چهار عنصری که هستی را شکل داده‌اند؛ یعنی آب، باد، خاک و آتش چیزی جز شکست، حاصل نمی‌شود، نباید در میان این چهار عنصر مخالف، غافل بود.

❧ ۴ تحمّل سختی‌ها با یاد روزهای خوشی / نباید از همراهم دلزده و ناراحت شد.

❧ ۵۲۴- گزینه «۴» در بیت صورت سؤال و ❧، ❧، ❧ و ❧ مفهوم مشترک پنهان‌بودن خداوند از دید بشر و ظاهر بودن آثار او در همه‌جا است، اما در ❧ شاعر می‌گوید: در مسیر عشق، سختی‌ها آشکار می‌شوند تا افراد ترسو، قدم در وادی عشق نگذارند.

❧ ۵۲۵- گزینه «۴» در بیت صورت سؤال سخن از این است که خداوند با چشم دیده نمی‌شود، اما صنعت و کارهایش در جهان آشکار است. به گونه‌ای می‌توانیم از این بیت مفهوم تجلّی خداوند در همه موجودات را استنباط کنیم. در ❧ نیز شاعر می‌گوید:

عالم، آیات و نشانه‌های خداوند است، اما این عالم، خود خدا نیست؛ همانند نور شمع که به اعتباری از شعله شمع جدا هست و به اعتباری از شعله شمع جدا نیست و با شعله تفاوت دارد.

❧ مفاهیم‌سایرگزینه‌ها ❧ اشتیاق عاشق، با دیدن کسی که یار را دیده افزون می‌شود.

❧ ۲ دیدن آثار صنع خدا در چهره زیبارویان
❧ ۳ دشواری بودن عشق و راه عشق / عاقبت حرف نشنیدن دل

❧ مصراع نخست این بیت، استفهام انکاری دارد. ❧ ۵۲۶- گزینه «۱» در ❧ سخن از عظمت وجودی و زیبایی پیامبر اکرم (ص) است که البته به موضوع شوق القمر نیز در این بیت اشاره شده است، ولی در سایر گزینه‌ها سخن از بازگشت به اصل و مبدأ است و شاعر، آدمی را به عروج و تعالی فرا می‌خواند.

❧ ۵۲۷- گزینه «۴» مفهوم مشترک عبارت سؤال و ❧ شاگردی کردن در محضر معشوق در عین دانشمندی است.

مفاهیم سایر گزینیه‌ها ۱ شاگردی کردن نزد پیر عشق و معرفت، مایهٔ رشد و تعالی معرفتی سالک می‌شود.

۲ تقابل عقل و عشق (عقل در برابر عشق طفل نوآموز و سرگردان است).

۳ ضرورت پاکداشتن بر وجود مادی در راه عشق (ترک خود در عالم عشق)

۵۲۸- گزینۀ «۲» مفهوم مشترک ۱،

۲ و ۳ شاگردی کردن در مکتب عشق در عین دانشمندی است؛ اما در ۲ فقط سخن از تقابل عقل و عشق است و این که عقل در برابر عشق طفل نوآموز است.

• در ۲ «کشف» اشاره دارد به شرح کشف زَمَخْشَری که کتابی بسیار مفصل است و شاعر می‌گوید: وقتی از کتاب‌های گوناگون هیچ کشفی حاصل نشد، در مکتب عشق تو همهٔ آموخته‌ها را کنار گذاشتیم و مانند طفلان نوآموز، تختهٔ مشق خود را می‌شوئیم.

۵۲۹- گزینۀ «۴» در ۴ همانند بیت سؤال، عاشق از دیگران یاری می‌خواهد تا معشوق گریزان را به او بازآورند. (طلب معشوق)

مفاهیم سایر گزینیه‌ها ۱ شادمانی عاشق برای بازگشتن یاری که دوری گزیده بود.

۲ معشوق با وجود آزرده‌خاطری و پیمان‌شکنی عاشق، باز از سر لطف به دیدار او آمده است.

۳ عاشق برای درمان درد دلش (درد عشق)، معشوق را می‌طلبد.

• ۲ نیز با بیت سؤال تناسب دارد، چون عاشق برای آوردن معشوق از دوستان مدد می‌خواهد ولی اشاره‌ای به گریزان بودن معشوق نشده و از این جهت تناسب بیشتری دارد.

۵۳۰- گزینۀ «۴» در ۴ شاعر می‌گوید:

دلم ادعای زیرکی داشت ولی محبوب آن را در زلف خود اسیر کرد و کشان‌کشان برد؛ پس

سخن از گرفتارشدن دل عاشق در زلف یار است علی‌رغم ادعای زیرکی دل. در سایر گزینیه‌ها مفهوم ترک جهان مادی و بازگشت به عالم اصل و معنا مشترک است.

۵۳۱- گزینۀ «۴» مفهوم اصلی بیت سؤال،

بازگشت به اصل است؛ یعنی اصل انسان و روح او متعلق به عالم بالا است و به جایگاه حقیقی خویش باز خواهد گشت و این مفهوم را در همهٔ ابیات می‌توان دید به غیر از بیت ۴ که در آن، شاعر به توصیف محل برگزاری جشن و بزم پرداخته است.

۵۳۲- گزینۀ «۲» انسان، موجودی است

که جسمش از عالم خاک است و روحش از عالم افلاک؛ انسان آگاه هرگز به این خاکدان دنیا دل نمی‌بندد و روح خود را اسیر جسم خاکی نمی‌کند. در گزینیه‌های ۱، ۲ و ۴ به این مطلب که اصل انسان از عالم بالا است اشاره شده است ولی در ۲ شاعر پرسشی مطرح کرده است: وقتی پدرمان، حضرت آدم از جنت پاک بیرون نیامد، چگونه ما از این عالم خاکی پاک بیرون بیاییم؟ مفهوم اصلی بیت دشواربودن پاک‌زیستن در این عالم خاکی است.

۵۳۳- گزینۀ «۳» مفهوم مشترک بیت

سؤال و ۳ دروغین بودن وعده‌های یار است. در سایر گزینیه‌ها مولانا از معشوق می‌خواهد او را ترک نکند و قصد غربت نکند و از فراق خود او را آزرده و دردمند نسازد.

۵۳۴- گزینۀ «۴» مفهوم عبارت صورت

سؤال مداراکردن با دشمنان است، مفهوم مقابل آن یعنی مدارانکردن با دشمنان در همهٔ گزینیه‌ها به‌جز ۴ آمده است. در ۴ سخن از این است که نباید کسی را که با ارباب تو در جنگ است، یآوری کنی.

۵۳۵- گزینۀ «۳» مفهوم عبارت سؤال، رفتار

نادرست دیگران را با نرمی و مهربانی پاسخ‌دادن است. در ۲ هم این مفهوم وجود دارد.

معنی ۱: انسان ثروتمند، نهایتاً به غم و درد گرفتار می‌شود، همان‌طور که پر زیبای طاووس، علت اصلی گرفتار شدن اوست.

۹۴۷- گزینه ۲» مفهوم بیت سؤال از ماست که بر ماست است؛ یعنی هر چه بدی می‌بینم مقصر آن خودم هستم. در ۱، ۳ و ۴ نیز این مفهوم دیده می‌شود. در ۲ سخن از رها نکردن دوست با وجود جفاکاری و دشمنی پیشه کردن دوست است.

۹۴۸- گزینه ۲» در بیت سؤال گرد آفرید، سهراب را به صلح و آشتی دعوت می‌کند و می‌گوید: وقتی به مقصودت رسیدی به جنگ نیاز نیست. در ۲ هم همین مفهوم وجود دارد: جنگ را رها کن، هر چه می‌خواهی در صلح، حاصل است.

مفهوم سارگزینه‌ها ۱ روی آوردن به جنگ به دلیل بی‌ثمر بودن صلح

۳ دشمنی که تظاهر به صلح می‌کند باید ترسید. ۴ جنگیدن به قصد آشتی کردن! (واقعاً قصد ناراحت کردن کسی را نداریم).

۹۴۹- گزینه ۴» در ۴ شاعر معتقد است، دشمن آینه، سنگ است و سنگ و آینه ذاتشان یکی است (آینه را از سنگ می‌سازند)؛ پس همانند بیت سؤال مفهوم اصلی آن از ماست که بر ماست است. مفهیم سارگزینه‌ها ۱ شرط وصال و تقرب به حق، نفي خود است.

۲ زیبایی معشوق، سلاح اوست.

۳ تقابل آسایش با دولتمندی (دولتمندی همواره همراه با هراس و اضطراب و ناآرامی است).

۹۵۰- گزینه ۲» مفهوم بیت صورت سؤال، چاره‌اندیشی و تدبیر در مقابل حریف و دشمن است. در همه گزینه‌ها به جز ۲ توصیه به چاره‌اندیشی در مقابل حریف و دشمن دیده می‌شود. در ۲ سخن از احتیاط در جنگ با دشمن ضعیف است و

شاعر می‌گوید: من فراوان دیدم که قطره‌ها تبدیل به سیل می‌شوند؛ بنابراین حتی از جنگ با دشمن ضعیف هم دوری کن.

معنی ۳» وقتی نمی‌توانی دستی را بگزی (بر کسی غالب شوی و به او آسیب برسانی)، ناچار آن دست را ببوس؛ زیرا با انسان‌های غالب و قدرتمند تنها چاره کار، فریب‌کاری و چرب‌زبانی است. (زرق: فریب/لوس: تملق و چرب‌زبانی)

معنی ۴» وقتی با قدرت و جنگ‌آوری نمی‌توانی دشمن را شکست دهی، بهتر است با نعمت‌دادن به او جلوی جنگ و فتنه را بگیری (در این بیت، چاره‌اندیشی در قالب تطمیع دشمن، خود را نشان داده است).

۹۵۱- گزینه ۲» بیان توانایی‌های سهراب است، پس این بیت اشاره به زمینه قهرمانی حماسه دارد. حضور پرندۀ افسانه‌ای سیمرغ در ۱، عمر طولانی رستم و زال در ۳ و حضور موجود افسانه‌ای دیو در ۴ همگی بیانگر زمینه خرق عادت هستند.

۹۵۲- گزینه ۲» در همه گزینه‌ها پناه‌بردن به خداوند (ایمان و توکل به خداوند) یا یاری‌خواستن از او مطرح شده است، پس باید به سراغ مفهومی جزئی‌تر برویم. در ۱، ۳ و ۴ شاعر به نتایج و فرجام نیک خداپناهی (ایمان و توکل به خداوند) اشاره کرده، اما در ۲ فقط توصیه شده است از بلاها به خداوند پناه ببرید.

۹۵۳- گزینه ۲» مفهوم بیت سؤال این است که باورداشتن به وجود خدا و ایمان به او، مایۀ آرامش و امنیت است. در ۲ نیز حافظ می‌گوید: متوسل به دوست (خداوند) شو و از بدخواهان پیوند ببر (دوری کن). مرد خدا باش تا از شر دیوخیان و شیاطین در امان باشی. (ایمان به خداوند مایۀ



امنیت و آسودگی خاطرِ مرد راه حق است.)

﴿مفاهیم سائرگزینه‌ها ۱﴾ خداوند، به هر کس مطابق لیاقتش می‌بخشد.

﴿۳﴾ امیدوار بودن به رحمت بی‌پایان خداوند با وجود گناهان بسیار

﴿۴﴾ از خداوند باید حفظ ایمان و یقین را طلب کرد، نه خواسته‌های بی‌ارزش دنیایی.

﴿۹۵۴- گزینه ۲﴾ مفهوم ﴿۲﴾ اتکادداشتن به خود و داشته‌های خود است، اما سایر گزینه‌ها همانند بیت صورت سؤال توصیه می‌کنند که باید به خدا توکل داشت و همه‌چیز را به او سپرد.

﴿۹۵۵- گزینه ۱﴾ مفهوم ﴿۱﴾ شکایت از وضع بد وطن و توصیه به رفتن از وطن محور کلام است، اما مفهوم سایر گزینه‌ها وطن‌دوستی و سفارش به حفاظت از وطن است.

معنی ﴿۱﴾ در سفر، رنج و غم چاه، زود تمام می‌شود، اما کسی که در وطنش گرفتار است، انگار همه عمرش در چاه است.

﴿۹۵۶- گزینه ۳﴾ مفهوم اصلی بیت سؤال، افسوس خوردن به خاطر از دست دادن دارایی ارزشمند است، ﴿۳﴾ نیز بر چنین مفهومی دلالت دارد. ﴿مفاهیم سائرگزینه‌ها ۱﴾ جان‌دادن در راه معشوق جای تأسف ندارد.

﴿۲﴾ افسوس و حسرت خوردن عاشق (شاعر)، بابت تبه و تلف شدن روزگارش در فراق از یار

﴿۴﴾ حقیقت (خداوند) آشکار است؛ افسوس که هیچ کس توان درک آن را ندارد.

﴿۹۵۷- گزینه ۴﴾ مفهوم مصراع صورت سؤال، ناشناخته‌ماندن اولیای خدا است. در ﴿۴﴾ نیز همین مفهوم دیده می‌شود.

﴿مفاهیم سائرگزینه‌ها ۱﴾ گوشه‌نشینی مایه بلندمرتبتگی و شکوه است.

﴿۲﴾ خداوند بر همه هستی ناظر است، اما پنهان از نظر هاست. (آشکار صنعت پنهان: کسی که صنعتش (آفریده‌هایش) آشکار است و خودش پنهان، آفریدگار جهان)

﴿۳﴾ از خود بی‌خود شدن عارف با آگاهی از اسرار / رازداری عارفانه

﴿۹۵۸- گزینه ۲﴾ مفهوم مشترک ابیات ﴿۲﴾، ﴿۳﴾ و ﴿۴﴾ این است که منشأ یکسان دو چیز دلیل بر یکسانی آن‌ها نیست؛ اما در ﴿۲﴾ این مفهوم وجود ندارد و در آن سخن از این موضوع است که فیض و رحمت به بد و نیک یکسان می‌رسد و در محفل عشق و محبت همه یکسان هستند. (مستور: عفیف، پاکدامن، آبرودار)

﴿۹۵۹- گزینه ۴﴾ در ﴿۴﴾ شاعر می‌گوید: سخن چون ظرف است و معنی چون آب (یعنی الفاظ، ظروف معانی هستند و معانی را در خود می‌گنجانند)، دریای معانی قرآن است.

اما مفهوم مشترک سایر ابیات همانند بیت صورت سؤال سفارش به دوری کردن از مقایسه امور بر اساس ظاهر است. در ﴿۱﴾ هشدار داده شده که جادوگری را با معجزه مقایسه نکنیم و فکر نکنیم چون ظاهری یکسان دارند، پس باطنی یکسان دارند. در ﴿۲﴾ در قالب تمثیلی همین مفهوم تکرار شده، آب شیرین و آب شور هر دو در ظاهر زلال هستند، اما یکی شور است و یکی شیرین و در ﴿۳﴾ با اشاره‌ای به داستان حضرت موسی و معجزه او، می‌گوید: عصای موسی با عصای دگران فرق دارد (هرچند در ظاهر یکسان‌اند) و از عمل موسی (معجزه) تا عمل سحران (جادوگری) تفاوت زیادی است.

﴿۹۶۰- گزینه ۳﴾ مفهوم بیت سؤال این است که ظاهر یکسان دو چیز دلیل بر باطن مشابه آن‌ها نیست. در ﴿۳﴾ نیز همین مفهوم وجود دارد:

آسیا / آسیاب دو سنگ بزرگ و گرد بوده که عموماً با جریان آب سنگ بالایی به حرکت درمی‌آمده و گندم میان این دو سنگ تبدیل به آرد می‌شده. در شعر فارسی عموماً نماد افراد تلاشگر و زحمت‌کش است که رزق خویش را با تلاش به دست می‌آورند:

مشو غافل ز گردیدن که روزی در قَدَم باشد همین آوازه می‌آید ز سنگ آسیا بیرون
گاهی نیز آسیاب به علت بزرگ‌بودن سنگ‌ها، نماد استحکام، قدرت و حتی زورگویی است:
ما بین آسمان و زمین جای عیش نیست یک دانه چون جَهد ز میان دو آسیا؟
هم‌چنین گاهی نیز نماد فلک و روزگار چرخان است:

ای قطب این هفت آسیا هم‌کان ز هم کیمیا ای عیسی دوران بیا، بر ما بخوان افسونِ خویش
آفتاب / خورشید / مهر علاوه بر این‌که مشبّه به چهره یار قرار می‌گیرد، گاهی نماد سخاوت، بزرگ‌منشی، خداوند و عشق است:

چو غلام آفتابم، هم از آفتاب گویم نه شبم، نه شب‌پرستم که حدیث خواب گویم
چو رسول آفتابم، به طریق ترجمانی به نهان از او بپرسم که حدیث خواب گویم
آهو / آهوی چین / آهوی ختن / آهوی تار / آهوی تاتار مظهر زیبایی، خوش‌خرامی و زیبا راه رفتن است. چشمان آهو اغلب مشبّه به چشم یار قرار می‌گیرد:

ای چشم تو دل‌فریب و جادو در چشم تو، خیره چشم آهو
نوعی خاص از این آهو در شهر ختن کشور چین وجود داشته که از ناف آن، مُشک - که نوعی عطر بوده - به دست می‌آورده‌اند:

نَفَس را بوی خوش چندین نباشد مگر در جیب دارد ناف آهو!
آینه در شعر فارسی اغلب استعاره از دل آدمی است و گاهی نیز مظهر صداقت و راست‌گویی است:
از مهر دوستانِ ریاکار خوش‌تر است دشنام دشمنی که چو آینه راست‌گوست
باد صبا / نسیم صبا / باد سحری نماد خبرسانی میان عاشق و معشوق:

من ای صبا! ره رفتن به کوی دوست ندانم تو می‌روی به سلامت، سلام من برسانی
باده / شراب / می کارکرد ظاهری آن دفع غم و غصه است.

غم زمانه که هیچ‌ش گران نمی‌بینم دَواش جز می چون ارغوان نمی‌بینم
اما در ادبیات عرفانی، نماد محبت و عشق به پروردگار است:

زان می که حرام نیست در مذهب ما تا صبح عدم، خُشک نیابی لب ما
در اغلب موارد نیز در تقابل با اصطلاحات دین‌داری ظاهری قرار می‌گیرد:

ز رُهِد خُشک ملولم، کجاست باده ناب؟ که بوی باده، مدامم دماغ، تر دارد
باز از قدیم رایج بوده که این پرنده را برای شکار تربیت می‌کردند و از تفریحات پادشاهان بوده که با باز شکاری به شکار بروند. به هنگام شکار، باز را بر دست می‌نشانند. به همین دلیل، در منطق‌الطیر عطار، این پرنده نماد افرادی است که جاه، مقام و قدرت، آن‌ها را از حرکت به سوی حق باز می‌دارد:

«باز» پیش جمع آمد سرفراز کرد از سرّ معالی، پرده باز
(مَعَالی، وایگه‌های عالی)

گفت: من از شوق دست شهریار چشم برپرستم ز خلق روزگار
من اگر شایسته سلطان شوم به که در وادی بی‌پایان شوم



سنگ

نماد استواری، مقاومت و سخت‌دلی:

زین رنج که هست بر تن من بگدازد سنگ سخت و پولاد

سوسن

گلی است به رنگ‌های متنوع، اما نوع سفید آن مشهورتر است. علاوه بر این که مشتبّه به معشوق سپیدروی قرار می‌گیرد، در شعر فارسی با آن که ده زبان (=گلبرگ) دارد، گاهی نماد افراد لال و بی‌زبان است:

بلبلانِ چمنِ عشقِ تو همچون سوسن همه تنّ جمله زبان‌اند ولی خاموش‌اند

سیمرغ/عنقا

پرنده‌ای افسانه‌ای است که در کوه افسانه‌ای بسیار مرتفعی به نام قاف زندگی می‌کند. این پرنده افسانه‌ای در شعر فارسی به غزلت و گوشه‌نشینی شهرت دارد:

معنی غزلت اگر وحشت از آبادانی است جغد در مرتبه خویشت کم از عنقا نیست

علاوه بر غزلت، در شعر فارسی به بلندآشیانی و در دسترس نبودن نیز مشهور است:

هر کسی را نرسد از تو تمنای وصال آشیان بر ره سیمرغ چه سازد مگسی؟

در منطق الطیر عطار، این پرنده نماد خداوند است:

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف در پس کوهی که هست آن کوه قاف

نام او سیمرغ، سلطان طيور او به ما نزدیک و ما زو دور دور

شبنم

نماد کوچکی، حقارت و ضعف که یا با همت و تلاش خود یا با عنایت خورشید - که بر او می‌تابد و او را بخار می‌کند - به اوج آسمان‌ها می‌رسد:

شبنم بی دست و پا شد همسفر با آفتاب چون بلند افتاد همت دست گو کوتاه باش

شمع

گاهی به دلیل نورافشانی نماد سخن‌چینی و حرف‌پراکنی است:

گر خود رقیب شمع است آسرار از او پیوشان کان شوخ سربریده، بند زبان ندارد

گاهی نماد افراد بی‌تعلقی است که حاضرند در راه هدف یا عشق سر خود را فدا سازند:

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی چو شمع، خنده‌زنان تَرکِ سر توانی کرد

اما اغلب اوقات نماد معشوق است و در سنت شعر فارسی، پروانه عاشق او است:

آتش رخسارِ گلِ خرمِ بلبل بسوخت چهره خندانِ شمع، آفتِ پروانه شد

شیخ

در شعر فارسی نماد افرادی است که به تدبیر ظاهری پرداخته‌اند و از عرفان و سرمستی‌های عارفانه محروم‌اند. از دیگر صفاتی که به این شخصیت در شعر داده شده تکبر، ریاکاری و فریب‌کاری است:

برو ای شیخ! به ما پاکی دامن مفروش سطحیان، سیر معانی نتوانند نمود!

صبح نخست و صبح دوم / صبح صادق و کاذب

هنگامی که شب به پایان می‌رسد، اندکی سفیدی و روشنایی به صورت عمودی و کمی با فاصله از افق در سمت مشرق پدید می‌آید. از نظر شرعی با وجود این روشنایی اندک، هنوز صبح حقیقی شروع نشده و هنگام خواندن نماز صبح نیست. به این پدیده، صبح اول یا صبح کاذب می‌گویند. پس از زمان اندکی این سفیدی در ناحیه مشرق پراکنده می‌شود و صبح دوم یا صبح صادق و حقیقی پدید می‌آید که این زمان، اول وقت نماز صبح است. در شعر فارسی صبح صادق نماد راستی، نورانیت، ماندگاری و درست‌کاری است و صبح کاذب نماد دروغ، ناپایداری، ضعف و حيله‌گری است:

عشقِ تو چون درآمد اندیشه مُرد پیشش عشقِ تو صبح صادق، اندیشه صبح کاذب

صبر

نوعی گیاه است و در شعر فارسی نماد تلخی است:

شکر خوش است ولیکن حلاوتش تو ندانی من این معامله دانم که طعم صبر چشیدم

صوفی

به کسی که پیرو طریقت تصوّف بوده صوفی می‌گویند. هرچند صوفیان، صف خود را از متدینان